



خیلواکی

استقلال

www.esteqlaal.net

یکشنبه، ۰۶ مارچ ۲۰۲۲

پوهاند عبدالحی حبیبی

اهمیت افغانستان

از نظر تاریخ و باستانشناسی آسیای میانه

افغانستان کشوریست کوهستانی که در دل آسیای مرکزی، در زیر بام دنیا (پامیر) در خط اتصال آسیای شرقی و غربی در مجاورت نیم قاره هندوستان و مناطق علف زار آسیای مرکزی افتاده است.

افغانستان به ساده ترین تعریف جغرافیایی تیغه کوهی است با قله درشت و مرتفع، که از سنگلاخ پامیر باسلسله عظیم همالیا و قره قرم پیوسته و برفهای دائمی و موقتی برود بارهای وسیع آن آب فراوان میدهد، و به هر طرف رود خانه ها خورد و بزرگی را تشکیل میدهد.

افغانستان از نظر جغرافیا و تاریخ یک کلیه ایست به شکل سنگلاخ عظیم و دشت های فراخ و رود خانه های پر آب _ با آب و هوای مختلف و سالم، در چهار راهی که شرق و غرب و شمال و جنوب آسیا را بهم پیوند میدهد، بدین ترتیب موافق با موازین علمی برای سکونت بشر چه در دوره های غار نشینی حجر، و چه در دوره های زندگی انسانی، در مصب رود خانه ها و مراتع سرسبز مساعد بوده، و مهاجرت اقوام و مدنیت های مختلف را یکی بعد دیگر دیده و سپری کرده است.

موافق با همین اساسات کلی، تحقیقات باستان شناسی نیز واضح ساخته است، که خاک افغانستان و سرزمین های مجاور آن ایران و جمهوریت های آسیای مرکزی، خاک ماوراء النهر یا ماورای جیحون یا ترانز وکسان و (اراضی نیم قاره هندوستان و خاک چین همگی دوره های قدیم حجر و مدنیت های جدید حجر) نیولیتیک و (دوره های قبل التاریخ و اعصاری را که اروپایان با اصطلاح علمی (پری هستریک) گویند و آنرا دوره همقدم بر عصر تاریخی ترجمه کرده می توانیم، همه را دیده و سپری کرده است. چون افغانستان گذرگاه و یا پیدایش گاه این مدنیت ها بوده بنا برین اهمیت فراوان در تحقیقات تاریخی این دوره ها دارد.

یکی از آثاریکه به تازگی در نتیجه حفاری در غار قره کمر Qara Kamar حوالی سمنگان در دل هندوکش آشکارا شده، و علما آنرا تحلیل کرده اند-علایم زندگی حدود بین ده و سی و پنجاه هزار سال قبل از میلاد غار نشینان شکاری را در مراتب اولین مدنیت قدیم حجر در وسط افغانستان ظاهر می سازد و هم از کشفیات دیگر در تپه مندیگک، پنجاه کیلو متری شمال غرب قندهار آخرین مرحله مدنیت سنگ صیقلی را با آغاز دوره مفرع (برونز) در حوالی سه هزار سال ق، م و پنج هزار سال قبل از امروز در بین مسیر هیرمند و ارغنداب مشاهده میکنیم و ازین پدیده می آید که میان آغاز دوره قدیم حجر و دوره اخیر سنگ صیقلی در کشور ما با احتمال قریب بیست یا سی هزار سال گذشته و در حوالی آغاز ثلث سوم این دوره یعنی در حدود ده هزار سال ق، م موجی از عناصر هند

و اروپایی در حوزه علیای سیر دریا و آمو دریا پیدا شده که به تدریج مرکز نقل آنها از نواحی سرد تر به حوزه آمو منتقل شده است، این مردم چندین هزار سال درین نواحی سکونت داشته با حیوانات اهلی مخصوصاً اسب که علامه فارقه این سرزمین است بلخ و باختر را جولان گاه خویش قرار داده و بعد از آن در وادیهای رودخانه های افغانستان پراکنده شده اند.

از کشفیاتی که در حدود پنجاه سال قبل سرجان مارشل در وادی سند در هرپه و موهن جوپیرو نموده چنین ثابت آمد، که در حدود شش هزار سال قبل ازین حوزه سند دارای مدنیت عالی بوده و شهرهای منظم باجاده ها و سرکها و حمامها داشته و زراعت در بین ایشان مترقی بوده و گندم و جو می کاشتند، حیوانات اهلی مانند قاطر و شترهای کوهان دار و گاوهای بسیار قوی کوه اندار و گوسفند و غیره داشتند و برای نقل عراده ها از نرگاوه های نیرومند کار می گرفتند و زیورات طلا، نقره و مس را در کمال مهارت میساختند، اسلحه جنگی و آلات کار از مس و روی داشتند، و دارای رسم الخطی هم بودند، که سلسله همین مدنیت وادی اندوس به افغانستان و ایران و بین النهرین و تا مصر هم کشیده شده، و آثار مشابه آن در نال و جاله وان، و قلعه گل محمد بلوچستان و انو قریب مرو و سیستان افغانی و مندیگک و دمراسی قندهار و جنوب ایران و خاک عراق و مصر کشف شده است، که از آنجمله تیکرهای ملون، خشت های پخته اطاقهای ابنیه، نقش های ظروف، زیورهای نفیس، مهرهای تصویردار، آثار و زیورها و آلات لاجوردین، مجسمه های ربه النوع مادر و غیره در تمام این سرزمین مشابه یکدیگر است. و بنابراین جان مارشال حکم میکند که بشر در حدود شش هزار سال قبل در حوزه های نیل و فرات و کارون و هلمند و اندس یکسان مدنیت خود را انبساط داده. (لو در نظر سوراوئل ستین وادی هلمند و سیستان با موقعیت مساعد جغرافیایی خود اهمیت خاص مدنی را در ادوار قبل التاریخ در انتشار پهلوهایی مدنیت کلکولی تیک داشته است.

کثرت پیدایش مجسمه های الاهی مادر از حفاریات وادی سند تا نیل میرساند که شکل دیانت و فکر انسان آن دوره در سرتاسر این سرزمین مشابه و نزدیک یکدیگر بوده است.

چون در افغانستان از سرزمین باختر-قندهار و سیستان عموماً اینگونه مجسمه ها و آثار مشابه کشف شده، بنابراین میتوان گفت که نه تنها انتقال و مبادله افکار و دیانت و عواید مدنی بین کشورها و مردم قبل التاریخ از وادی اندوس تا نیل در عصور باستانی جریان داشته و مردم افغانستان با آن تمدن قدیم و بسیار مهم پیوستگی تامی را دارا بوده اند، بلکه این سرزمین محل انتقال و پرورش این مدنیت ها بوده است.

دوره آریایی:

طوریکه در بالا گفته شد افغانستان از اعصار قبل التاریخی مسکون بشر بوده و مردمیکه در آن ازمنه در این سرزمین ساکن بودند، دارای مدنیت و افکار و عقاید و کلتور خاصی بوده و با مردم وادی سند و ایران و ماوراء النهر مشترکاتی در زندگانی و کلتور و تمدن داشتند.

بعد از دوره پیش از تاریخ، که شاید وقتی در باره زبان و کلتور و فرهنگ آن معلومات مفصلي بدست انسان برسد، و امروز درین باره تهی دستیم، دوره بسیار روشن مهاجرت آریانیان آغاز میشود، که باز افغانستان مرکز مهم این حرکات و انتقال اقوام بوده و آثار کهنسال ادبی ای داریم که علی العموم همه اقوام هند و اروپایی از آن استفاده کرده میتوانند. ولی خصوصی تر به یک شاخه مخصوص این مردم تعلق بارزی دارد، که مردم افغانستان یا آریانیان قدیم اند-و این سرزمین به حیث قرار گاه و مهد آریاها موقیعت مهم در تاریخ به خود میگیرد.

آریانه ویجو:

مردم آریا در حدود چهار هزار سال قبل المیلاد در سرزمینی بنام آریانه ویجو Aryana-vaego میزیستند^(۲) و این تسمیه به معنی سرزمین نجباء و پاکزادان و مردم اصیل است^(۳).

ناگفته نماند که اصطلاح آریانه ویجو- در بین مهاجران آریا یی هند نیز بوده ولی بجای آن سرزمین قدیم و پرورشگاه باستانیاریا- آریا ورشه Arya-varsha یا آریا ورته^(۴) می گفتند که در قرن دوم یا سوم قبل المسیح این نام در منو سمهیتا Manu-samhita ذکر گردیده است^(۵).

مهاجرت و خطوط انتقال آریاها :

مردم نژاد سفید آریا که در آریانه ویجو یا آریانه ورشه میزیستند -بقرار توضیح اوستا به سبب برودت هوا و قلت مواد خوردنی -به ساحل چپ دریا یا کسوس (آمو) در باختر یا بخدی قدیم تا دامنه های هندوکش پراگند شده اند که قسمت قدیم سرودهای ویدی و اوستایی یادگارهای زندگانی باستانی آنها را در سرزمین افغانستان نشان میدهد، و بقول دکتر پی گایلس P.Giles استاد فیلولوژی مقایسوی پوهنتون کیمبرج این مردم برخی از حیوانات را اهلی ساختند و بعضی از گیاه ها را نیز میشناختند و در حدود) ۲۵۰۰ ق.م (در سرزمین بخدی شمال افغانستان با برخی از صنایع دستی زندگی میکردند.

این مردم آریایی اصیل با اثر تزئید نفوس و عوامل دیگر طبیعی، از آرامگاه و مهد مرکزی خود که با افغانستان کنونی شامل یک ناحیه جغرافیایی بوده به افغانستان کنونی (بخدی و وادی های شمالی افغانستان) آمدند و بعد از آن به شرق و غرب مهاجرت نموده و از راه های شرق کهسار سپین غر به وادی های اندس و پنجاب رفته اند و همچنین از راه های شمال خراسان و هرات کنونی به ایران و حتی آسیای صغیر رسیده اند که بعد ها زندگانی در خانه مشترک بخدی، زبان و ادیان و افکار و داستانهای حماسی و فولکلور و فرهنگ خود را به شرق و غرب باخود برده اند، و این مشخصات مشترک ایشان تشابه کلی با یکدیگر دارد. چنانکه زبان و مضامین و ارباب انواع هر دو کتاب آریایی یعنی اوستا و ویدا نزدیکی تامی باهم دارند و نیز از روی کتیبه مکشوفه هیتانیان که از محل پایتخت ایشان (پ - ت ریوم مربوط سال ۴۰۰ ق.م) از بوغاز کوی Boghaz-Koi آسیای کوچک پیدا شده و ثابت گردید که در آنجا نیز مردمی به نام میتانی Maitani از نژاد آریا سکونت داشتند، که نامهای شهزادگان و ارباب انواع و اساطیر ایشان با آریایان ویدی و اوستا مشترک است. از این نتیجه میگیریم که در حدود ۱۵۰۰ ق.م (هم آریایان) از هند تا آسیای صغیر) مدنیت و فرهنگ و دیانت مشترکی داشته اند^(۱).

آریایی های بخدی یا مرکزی:

بعد از هجرت آریایان از مرکز بخدی، جمعی از آن قبایل در خود بخدی و باختر و دامنه های هندوکش باقیمانده اند-که خود را به نام سرزمین خویش بخدی) بخدی-پکته-پشت-پشتون (نامیده اند و همین مردم در جنگ ده قبیله آریایی بر کنار دریای پاروشنی) Parushni راوی (شرکت کرده و بنام پکته Paktha ذکر شده اند^(۷) و همچنین در قدیم ترین متون آریایی یعنی ویدا مکرر نام پکته (مردم پشتون) و شاهان و شهزادگان و رجال ایشان آمده^(۸) که در حدود ۴۰۰ ق.م اوضاع زندگانی و فرهنگی و انتقال قبایل پشتون را تا کنار راوی ثبت میگرداند و از آنجمله نام های قدیم بسی از رجال و قبایل آریایی تاکنون در بین قبایل پشتون موجود است مانند تور وایانا Tur Wayana نام پادشاه پکته^(۹) که در پشتون کنونی هم معنی این نام توره و هونی یعنی شمشیر زن است.

همچنین نام‌های قبایل داسا Dasa بریسیایا Brisaya و پانی pani و پارواتا Paravata که بر کنارهای سراسوتی Hillebrandt از مردم اراکوزی یا قندهار کنونی بودند^(۱۰) تاکنون به نام های داسوویانی و پروت Parvat و بریچ در بین قبایل زابلی و ژوبی پشتونها موجودند^(۱۱). به شهادت متن سرود ویدی و ادبیات بعدی (تا مهابهارتی) (می بینیم، که قبایل آریایی از حوزه اکسوس و از شمال هندوکش به جنوب آن منتشر شده و از آنجا در امتداد مسیر رودخانه های کابل) کوبها (کرم) کرومو (گومل) گوماتی (سوات) سواستو) به کنارهای سند (سندھو) رسیده و از آنجا به سرزمین پنجاب) سپته سنده ویا (هپته هندو) یعنی هفت دریا واصل گشته، سپس به طرف قلب هند پراکنده گردیده و اقوام محلی را بطرف جنوب شبه جزیره رانده اند.

دانشمندان هندی که متون قدیم سنسکریت را از نظر گذرانیده اند، خود بهتر میدانند که مسکن قدیم (اندرا) یا خانه شمالی یا مهد قبایل (بهارته) کجا بود؟

در روشنی تحقیقات برخی از دانشمندان اروپایی صریحتر می توان گفت که مهد قبایل بهارته آریایی، بلخ بوده و از آنجا به شرق و غرب انتقال کرده اند. نام این پرورشگاه و مهد باستانی آریایی در ادب ویدی بلهیکا Balhika بود که در اتر و اویدای Atharva-Veda آمده، و در مهابهارت

بلیکه Bahlika بوده و پانی نی دانشمند دستور شناس سنسگریت در حدود قرن چهارم میلادی قبایل بلیکه را بلخیان نامیده است^(۱۲) و در خود اوستا از جمله شانزده کشور آریایی چهارم آن بخدی Bakhdi بود^(۱۳) که صفت بخدی مسریر ام (بلخ زیبا) را داشت و بقرار حقیقت اوستا شناسان حروف عنصر یاین نام (ب-خ-دی) بوده که در ادب پهلوی بخل و بخلی است که منشا نام باختر شمرده میشود^(۱۴) و به قول جیکسن Jackson در نسخه پهلوی اوستا (تحریر قرن هشتم میلادی که از سمرقند کشف شده) این نام (بخل بامیک) بود، که در ادب دری بلخ بامی باقی است^(۱۵) و عین همین عقیده را دانشمند اروپایی واله دوپوسن Vale De Poussin نیز تایید کرده است و طوریکه پیشتر گفتیم، نام پکھت ویدی و پکتویس هیروودت از همین ریشه بخدی و بختی اوستایی است که به مرور زمان بخت و پشت و پشتون گردیده، و اکنون یک ملت بزرگی را در وسط آسیا تشکیل داده است.

از مهابهارته بصورت غیر مستقیم مطالب دیگری هم بدست میآید که ارتباط و انتساب عده ای از قبایل آریایی مهاجر هندی را به بلخ و باختر ظاهر می سازد. من باب مثال، گفته شده است که بهادرا

Bhadra جده اسطور هیی قبیل (مادار) زن کسی بود بنام (ویوشتاسوه Vyushit-Acva که شباهت تام نباشد، بیکی از رجال تاریخی و باختری تعلق میگیرد و کلمه (اسوه) یا صورت پشتوی آن (اسپه) بصورت پسوند در نام گذاری رجال بلخ بسیار مروج بود.

پانی نی یکی از دانشمندان بزرگ قرن چهارم ق،م که در ملتقای دریای کابل و اباسین در مقابل اتک بر کنار رود خانه میزیست و گرامر ویدی را به نام Asht-Adhyaya یعنی هشت لکچر نوشت، وی زبان ویدی را به تهذیب و ترتیب گرامری نام آنرا سنسکریت یعنی تهذیب و اصلاح شده The Perfected گذاشت^(۱۶).

چون پانی نی از سرزمین پشتون و سواحل شرقی اباسین برخاسته بنا بران ذکر وی از قبایل بلهیکه معتبرتر است و واله دوپوسن هم عقیده دارد که بلهیکه یقیناً مردم بلخ اند، و در میان عشایر و مهاجر آریایی هندی شهرت داشتند.

علاوه بر ماخذ و متون قدیم سنسگریت پدر مورخان یونان هیروودت Herodotus نیز در قرن چهارم قبل المیلاد که معاصر پانی نی است ذکر می از چند قبیل افغانستان بنام پکتیک Paktiuke و گنداری Gandarioi وستاگودی Sattagudoi و دادیکی Dadikai و اپاروتی Aparutai

(۱۷) که بقرار رای علمای محقق عبارت اند از پشت و پشگتون و گندهاری گذارا Gadara کتیبه داریوش و شتک (نته گوش Thatagush) هخامنشی و تاجیک و افریدی که تاکنون از مردم آبرومند افغانستان شمرده میشوند و از زمان مهاجرت آریایی تاکنون در همان مسکن تاریخی خود برقرارند، و ذکر يك شهر مركزي این قبایل یعنی پشاور در نوشته های هیکاتویس Hecataeus حدود ۵۰۰ ق.م بنام کاسپاپوروس Kaspapuros در گذارا موجود است و قراریکه اریکی لوژستهای شیکاگویی امریکا به تازگی در کتیبه پارتی یونانی شاپوراؤل در نقش رستم فارس حدود ۲۶۰ م یافته اند نام پشاور به صورت Pashkiboura است^(۱۸) که پسانتر برشاپوره سنسکریت (پو- لو- شا- پو- لو-) هیون تسانگ Huan-Tsang زایر چینی و پرشاپور و فرشاپورو فرشاور و پشاور دوره های اسلامی را از آن ساخته اند، و ازین برمی آید که این مردم در سرزمین خود از زمان قدیم تا اوایل عصر مسیحی بر قرار بوده، و اگر در جمله قبایل قدیم آریایی در جنگ ده قبیل برکنار روي هم شرکت کرده باشند بقایای ایشان در سرزمین باستانی (افغانستان) مانده اند. در دسته قبایل پنجگانه که اصطلاحی است سنسکریت به شکل پنکه جانا Pank-Jana قبایل از قبیل دریوهو Druhus یادو Yadus تور و اشا Turvashas انو Anus پورو Paurus شامل اند و پروفیسر چندره داس Chandra-Dass استاد تاریخ قدیم هند در پوهنتون کلکته معتقد است که باید همه کتله معروف بهارته درین جمله شامل باشد مهمترین قبایل پنجگانه (پورو) است و اولاد او یعنی پوراوا Pouravas با کتله بهارته نزدیکی و قرابت داشتند، و این قبایل پنجگانه همان راهی که قبایل بهارته در مسیر مهاجرت ها تعقیب کرده اند- دنبال نموده اند. یعنی از شمال هندوکش از بلخ و باختر برخاسته و به جنوب آن فرود آمده و بالاخره بر سرزمین پنجاب و خاک پهناور هند پراکنده شده اند.

پروفیسر داس مسکن قبیل پورو را دره علیای اندوی در حواشی گندهارا قرار میدهد ، و این مطلب حقیقت دارد که ایشان در دوره بی از دوره های مهاجرت آریایی در پنجا بودند -ولی اگر بر دوره های قدیمترین مهاجران آریایی رسیدگی شود، باید مسکن آنها را هم مانند سایر شعب و عشایر هم نژاد ایشان درک وه های افغانستان جستجو کنیم. اگر مهابهارته و پوراوا و داستانهای حماسی ویدی و اوستایی و شاهنامه را مطالعه کرده و باساس ادب و فلکلور مقایسوی بهم تطبیق کنیم، خواهیم دریافت که کانون زندگی اولیه و قدیم آریایان مهاجرت هندی و ایرانی در شمال هندوکش و حوزها کسوس بود. تا اینجا هر چه گفتیم تکیه گاه و استناد ما سرود ویدی و منابع سنسکریت هندی و یونانی بود.

به تأیید عین همین مطالب متوجه اوستای شده میتوانیم، و بااینکه اوستای قدیم در دست نیست از روی متون اوستایی ما بعد و سایر کتب پهلوی مطالب مهمی استخراج کرده می توانیم و جایگاه بلخ و سایر ولایات افغانستان را که اکثر قطعات قدیم بلخ که خاطره های دور افتاده آن از منابع تازه پهلوی بدست رسیده است شانزده گانه آریا نشین در آن شامل است بصورت واضح تر و روشن تر معاینه میکنیم. اینجا از شرح جزئیات آن صرف نظر میکنیم، و علاقه مندان به فرگاد اول (وندیداد) یکی از اجزای اوستا و به (یشتها) مراجعه میتوانند.

مطالعه اوستا از نظر تاریخ و جغرافیه و اقوام و قبایل آریایی و تشکیلات اجتماعی و فرهنگی و ادبی و مذهبی به مراتب از متون ویدی در تاریخ ما مداخلیت دارد، و مقایسه متون ویدی و اوستایی و تطبیق محتویات جغرافیایی و تاریخی و حماسی آن با همدیگر مبادی اساسی و کلی تاریخ افغانستان را با تعلقات آن با کشور های مجاور در شمال و شرق و غرب روشن میسازد.

تشابه شدید زبان اوستا و زبان ویدا به حدی است که این دو زبان را لهجه های يك زبان قدیمتر باید شمرد. این تشابه شدید زبان حکم میکند، که پیروان (ویدا) و (اوستا) روزی دريك خانه و يك دیار زیسته باشند، خانه و این دیار حوزها کسوس - همان حوزه وسیع آمو دریا است که قدیمترین این

قطعات خاک آریا نشین در دو طرفه مسیر آن افتاده و (بلخ گزین) و (بخدیم سریرام) و (بلهیکا) و (باختر) و (بخل بامیک) و (بلخ بامی) و (بلخ الحسناء) جایگاه وسیعی در این حوزه دارد و مام اسطوره های باستانی هند و ایران آنجا را جلو گاه قدیم ترین مظاهر زندگانی آریایی می شمارد. همان طوریکه کشفیات (مونهجودیرو) و تپه های (انو) و (مندیکگ) و تپه های (سیالک) و (جیان) در افغانستان و ماوراء النهر و هند و ایران شواهد زندگانی قبل از آریایی را بما نشان میدهد و ادبیات سانسکریت و اوستایی جایگاه و حرکت و امواج قبایل سفید پوست آریایی را بما معرفی میکند. افغانستان در میان هند و ایران و آسیای مرکزی سرزمین وسطی است که احفاد آریایی قدیم را هنوز در دل کوه های آن در لابلای دره های هندوکش و وادی های افغانی به طور مثال مشاهده میتوانیم، این مردمان فرهنگ و مدنیت و لهجه های قدیم خود را تا پیمانۀ بزرگی حفظ کرده اند و باشندگان هندوکش مرکزی شرقی و قبایلی های باشنده سفید کوه و غیره نمونه های بارز آن است که علاوه بر پشتو در حدود، بیست لهجه محلی در دره ها و وادیهای سنگلاخهای آن تاکنون موجود است.

(۲) - اوستا - وندیداد - فرگردا.

(۳) تمدن ایرانیان خاوری ۷۰-۶۴ ج از گئیرگ المانی و کیمبرج هسترباف اندیا ج ۱ ص ۷۳.

(۴) درینجا به تعیین موقعیت آن باتناقض افکار دانشمندان شرق و غرب کاری نداریم - ولی همینقدر میگوییم - که کلمه آره و آرین که ذکر آن در ریگویا هم آمده، و به قول داکتر ویلم گئیر W. Geiger محقق المانی اشتقاق آن از (آر) است که در سانسکریت هم به معنی اصل و نژاد و بنیاد بوده و کلمه (آریا) مفهوم اصیل و نجیب و پارسا را داشت، و عین همین کلمه در ادب قدیم پشتو و محاوره کنونی - به همین معنی موجود و مستعمل است و همچنین کلمه و یجویا و یجه در محاوره کنونی پشتوی قندهار به همان معنی قدیم آریا بی خود به مفهوم سرزمین و جایگاه آرام گاه باقیمانده است (ریگوداج ۳ ص ۲۰۷ و هند قدیم پانیکراج ۱ ص ۴).

(۵) کیمبرج هستری اف اندیاص ۱۵ ج (بحواله مانو سمهیتا فصل ۲ شعر ۲۲ که همین کلمه به شکل ورشو Varsho تاکنون در زبان پشتو موجود است و معنی آن گاه خوب و مرتع باشد .

(۶) کیمبرج هستری اف اندیاج ۶ ص ۲۶.

(۷) کیمبر هستری اف اندیا ۱ ص ۸۲.

(۸) ویداج ۲ ص ۱۸ - سرود ۱۷ حصه ۷ - ج ۲ ص ۱۵ - سرود ۲۲ حصه ۸ - ج ۲ ص ۲۶ - سرود ۱ حصه ۸ - ج ۲ ص ۶۵ - سرود ۶۱ حصه ۱ - طبع لندن.

(۹) ویداج ۲ ص ۶۵ - سرود ۶۴ حصه ۱۰.

(۱۰) کیمبرج هستری اف اندیا ج ۱ ص ۸۷.

(۱۱) حیات افغاننص ۱۱۸ - ۱۰۶ - ۲۴۱ - ۲۵۸.

(۱۲) رجوع به کتاب هند در نظر پانینی.

(۱۳) وندیداد - فرگردا اول.

(۱۴) فرهنگ اوستا ص ۱۱۰.

(۱۵) ترجمه اوستاج ۱ ص ۸ (زردشت ص ۲۷۱).

(۱۶) ویدک اندیاص ۸۰ و برتانیاکاج ۱ ص ۹۴ (کلمه) سم (در زبان پشتو عین همان معنی تهنیب شده را دارد.

(۱۷) تاریخ هیروئت کتاب ۳ ص ۱۰۲، ۹۴، ۹۳، ۹۱، و کتاب ۷ ص ۶۶ و کتاب اول ص ۱۲۷ و ۸۵.

(۱۸) پتانها از سرولف کیروص ۳۳.

پایان